

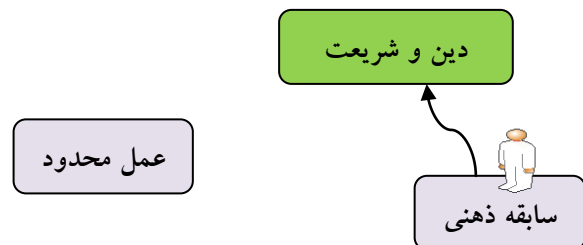


سوره مبارکه اسراء

جلسه هشتم: ۹۲/۳/۱۱

آیات ۶۰ به بعد

- نکته: اگر حالت عبودیت نسبت به دین و شرع نداشته باشیم، احکام دین در جاهایی برای ما کسالت آور، ملالت آور و خسته کننده می شود. موقف های خسته کننده، آن جاهایی است که ما نسبت به دین ذهنیت هایی داریم و اگر خلاف ذهنیت ما حکم صادر شود، اذیت کننده است. این مسئله هم در ساحت فردی و هم در ساحت اجتماعی وجود دارد.
- باید قبول کنیم که دین در مقام عمل و اجرا به محدودیت های مختلف من جمله ذهنیت مخاطب گرفتار می شود.
- ذهنیت داشتن در آیات ۶۱ به بعد مهم است زیرا در این آیات بحث ابلیس و حضرت آدم مطرح می شود. ابلیس ذهنیت داشته است. ذهنیت هایی مانند برتری آتش بر خاک و ...
- در زندگی انسان مؤلفه ای به نام دین و شریعت وجود دارد که اگر انسان با سابقه ذهنی اش با دین مواجه شود، - که به آن پیش- داوری گویند- در عرصه عمل محدود می شود، مثل اینکه یک انسان که پشت سر یک راهنما در حرکت است، اگر انسان سابقه ذهنی داشته باشد دائماً می گوید: راهنما باید فلان کار را کند و انسان در صورتی می تواند دستش را به راهنما بدهد که احساس ندانستن مطلق داشته باشد. انسانی که احساس ندانستن مطلق می کند در مقام عمل، اجتهاد نمی کند.
- اوامر و نواهی های دین در هنگام عمل افراد، محدود می شوند به محدودیت های فکری افراد.
- خطر بالا رفتن اطلاعات افراد در جامعه، خطر تقابل آنها با دین است.



- متأسفانه سیستم اکثر افراد، اقوم نیست، اقوم یعنی کسی که قیام دارد، در قیامش تعادل دارد، دنبال راهنما راه می رود، خسته نمی شود و تا هر جایی که راهنما ببرد، می رود.
- در ارائه احکام از افراد فقط تبعیت می خواهند آن هم تبعیت صددرصد. بحث سر چون و چراهایی است که افراد به خاطر ذهنیت- های خودشان به شارع می گیرند.
- دلیل اینکه کسی راهنما می شود، «تخصصش» است و دلیل اینکه ما راهنما می گیریم این است که راه را بلد نیستیم.
- ما باید در انتخاب متخصص و رسول دقت کنیم ولی هرگاه متخصص و رسول را انتخاب کردیم نباید، مقلد مجتهد باشیم. مقلد مجتهد یعنی مقلد است ولی خودش را صاحب نظر هم می داند.
- متأسفانه ما نوعاً به احکام حاشیه می زنیم و بدتر اینکه توقع داریم حکم مورد نظر ما از زبان مجتهد صادر شود.

- پشت سر راهنما حرکت کردن را «قَفَى» گویند که نورانیت و معنویت برایمان می آورد. زیرا این گونه ما از سفره ولی خودمان ارتزاق می کنیم و هر چه که او خورد به ما هم می دهند.

- آمدن کلاس قرآن باورهای ما را تقویت می کند و در تبعیت، افق دید و جهان بینی امان اثر فراوان دارد. آمدن به کلاس قرآن در مقام علم آموزی است ولی در بخش عمل هم باید تبعیت را در خودمان تقویت کنیم.

- اگر کسی مجتهد بود و قرار شد از کس دیگری تبعیت کند، اصلاً نباید فکر کند که مجتهد است زیرا در غیر اینصورت دائماً خط نشان می دهد به مجتهدی که می خواهد از او تبعیت کند.

برای فعال شدن قرائت و جلو رفتن به سمت جلو و اینکه انسان بتواند دستش را بدهد به کسی که می خواهد او را به سمت معراج ببرد انسان باید ابلیسیت خودش را بزداید.

توجه اولین اقدامی که هر کس در جهت اصلاح خود می کند این است که باید ابلیسیت خودش را بزداید.

زدودن ابلیسیت یعنی تزکیه کردن خود، به عبارتی دیگر یعنی انسان موانع درون را بزداید. در غیر اینصورت انسان وقتی کمی به جلو رفت می ایستد و اصطکاک ایجاد می شود. او حکم و راه و ... را دارد اما نمی تواند حرکت کند. مانند کسی که صبح شده است و می داند که باید از جایش بلند شود و سر کار برود ولی نمی تواند بلند شود.

آیه ۶۴:

- در زندگی گاهی با مسائلی روبه رو می شویم که خلاف دودوتا چهارتاها ماست اما نباید بر این اساس عمل کنیم.
- قاعده ابلیسیت وقتی وارد سیستم ما می شود از قاعده «افترا» استفاده می کند. قاعده افترا اینگونه است که فرد رابطه حاکم و حکم را تکذیب می کند. مثلاً می گوید: چرا باید رهبر را خبرگان تعیین کند و یا می گوید: رهبری را قبول دارم اما چرا باید فلان کس رهبر باشد. یعنی روی مصداقها گیر می کند. در واقع رابطه را تکذیب می کند و خودش را توجیه می کند. به هر حال برای رسیدن حکم به ما راههایی وجود دارد و کسی که افترا می کند، راه را تکذیب می کند.

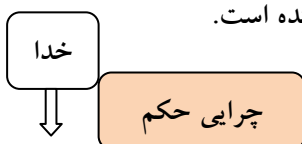
- هر ولیئی، ولی بالا دستی هم دارد برای همین ولایت های پایینی مقید هستند ولی ولایت اصلی، مطلقه است و بالادستی ندارد.

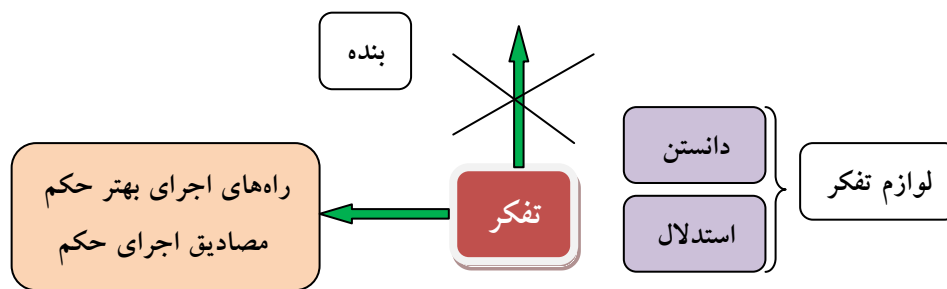
- توجه: دنبال دلایل احکام بودن، خوب نیست زیرا برای فرد عمل کردن مشکل می شود و ذهنیت در او ایجاد می کند.

- هر انسانی حظ و بهره ای از تفکر دارد و اگر این حظ و بهره را در مسیر حق مصرف نکند حتماً در مسیر باطل مصرف می کند. به عبارت دیگر در همه ما دانستن جزء لوازم تفکر است و این دانستن تفکر را به ما القاء می کند استدلال هم جزء لوازم تفکر است. حال اگر «دانستن» و «استدلال» خارج از مسیر خودش باشد، در جایی که باید استفاده شود دیگر استفاده نمی شود. تفکر باید در راه های بهتر اجرای حکم و مصادیق اجرای حکم مصرف شود اما اگر تفکر در راه «چرایی» حکم صرف شود، درست نیست. وقتی تفکر در چرایی حکم قرار گیرد، دانستن و استدلال فرد، توجیه ایجاد می کند.

- سیستم یهود اینگونه است. زیرا آنها استدلال های در مقام حکم می خواهند.

- چرایی حکم مربوط است به مناطی که بین خدا و بنده است.





- متأسفانه همه هزینه‌ای که باید در جایی دیگر در مورد تفکرمان کنیم در چرایی احکام می‌کنیم. افراد بلافاصله با افترا رابطه حکم را قطع می‌کنند و چیزی جایگزین حکم می‌کنند و آنگاه تفکرشان را در جای غلطی به کار می‌اندازند.

- توجه: از بین حدوداً ۳۰ هزار روایتی که داریم، کمتر از ۵۰ تای آن چرایی احکام است. البته آن ۵۰ مورد هم علت حکم نیست بلکه تدبیری هستند. یکی از دلایل این بوده که جلوی قیاس در حکم گرفته شود. زیرا اگر کسی دلیل حکم را بداند می‌تواند آن را تعمیم دهد.

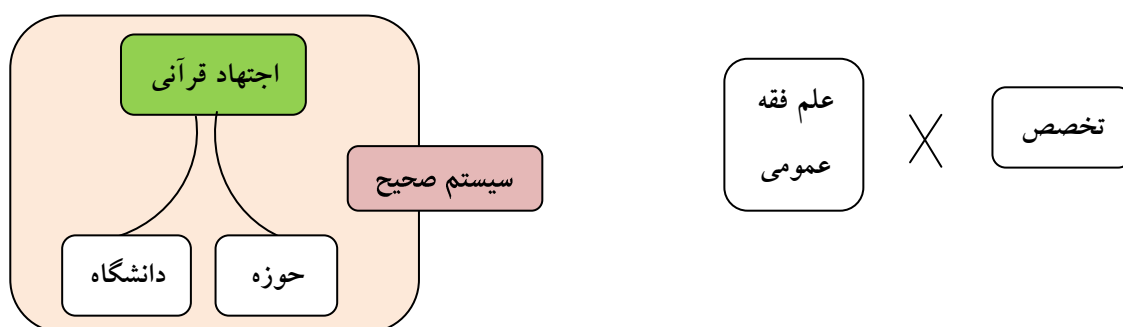
- خدا را شکر کنید که در زمان اهل بیت زندگی نمی‌کنید زیرا همین نگاهی که در حال حاضر افراد نسبت به مرجعیت دارند، در آن زمان نسبت به امیرالمؤمنین داشتند.

- نکته: شارع برای دادن حکم در جامعه، مصلحت‌سنجی می‌کند. مثال: در زمان رسول‌الله، شرب خمر در جامعه مکه و مدینه بسیار رایج بود برای همین شارع یکباره حکم حرام بودن را برای شرب خمر صادر نکرد. و اگر چنین حکمی اعلام می‌شد، قطعاً به صورت عمومی اجرا نمی‌شد. این حکم به تدریج نازل شد تا سال پنجم که جامعه آمادگی پیدا کرد تا این حکم به طور کامل اجرا شود. نقل شده است که وقتی حکم حرام بودن مشروبات نازل شد، کوچه‌های مدینه پر از سیلاب مشروبات شد.

- بعضی از افراد در نظام‌های اجتماعی، در مقام شارع قرار می‌گیرند. مانند مشاورهای مراجع یا مشاورهای رهبری.

- در فقه حکومتی هیچگونه حکمی خارج از حوزه اجتهاد در هیچ حوزه‌ای معنا و مفهوم ندارد و دقیق نیست.

- صحیح این است که حوزه و دانشگاه زیر مجموعه اجتهاد قرآنی قرار بگیرد و این دو، بازوهای اجرایی «اجتهاد قرآنی» شوند.



- افرادی که وارد فضای حکم می‌شوند حتماً باید مفسر، وارد و مسلط به تدبیر باشند. این افراد قادر به کشف حکم می‌شوند.

مهم این است که هرگاه حکم به دست ما رسید ما برای اجرای آن توجیه نکنیم.

آیه ۶۲:

- حال ابلیس را در این آیه بیان کرده است.

توجه

انسان و به طور کلی موجود، وضعیتی در وجودش است که چنان لجبازی‌اش می‌تواند گُل کند که به خالق خودش که همه نعمت‌هایش مرهون اوست:

۱- کنایه بزند.

۲- در مقابل او بایستد.

۳- برای مخلوق او نقشه بکشد.

توجه: هرگونه اعتراضی نسبت به هستی را در روایات، «سَخَط» گویند. سَخَط به معنای ناخرسندی است.

هرگونه اعتراضی نسبت به هستی در وجود ما، حکایت از حاکمیت ابلیس دارد.

هرگونه نارضایتی در وجود ما نسبت به هستی حاکی از حاکمیت ابلیس است.

هرگونه گله‌گذاری و چرایی به خدا، حاکی از حاکمیت ابلیس است.

هرکسی به مقام رضایت نرسد به همان اندازه که به مقام رضایت نرسیده است، ابلیس در او ریشه دوانده است.

توجه

زیرا همه اینها از ناامیدی سرچشمه می‌گیرد که این ناامیدی به یک اعتراض برمی‌گردد. و اعتراض لحن نادرستی پیدا می‌کند.

- همه این چراها به «سوء ظن به خدا» برمی‌گردد.

- در مباحث جبر و اختیار انسان‌ها چراهایی مطرح می‌کنند که در واقع همان چراهای ابلیسی است. علت این چراها این است که ما مجموعه نعمت خود را می‌بینیم و مجموعه نعمتی را هم می‌بینیم که در اختیار دیگران هست و بین آنها قیاس می‌کنیم. در ذهنمان یک وضعیت ایده‌آلی را ترسیم می‌کنیم سپس با این وضعیت ایده‌آل در مقابل خدا می‌ایستیم و چرا، چرا می‌کنیم. در حالی که اگر خدا خالق است و ما مخلوق و همه وجود مخلوق به یمن خالق است، دیگر نباید چرایی برای مخلوق موضوعیت پیدا کند. زیرا نزدیک‌ترین به هر مخلوقی، خود خالق است.

- این مسئله ممکن است برایمان غیر باور باشد که هیچ تلازمی ندارد کسی تا آخر عمرش عبادت کند و به بهشت نرود، حتی اگر این فرد امیرالمؤمنین باشد. نباید در ذهن این گزاره باشد که «چون من عبادت بسیار دارم، پس باید به بهشت بروم»، این گزاره یک گزاره ابلیسی است.

گزاره‌های ابلیسی مانند:

❖ چون من مؤمنم پس نباید به فلان بیماری دچار شوم.

❖ چون من مؤمنم پس نباید فرزندانم فلان مشکلات را داشته باشند.

❖ چون ما مسلمانیم و خدا را می‌پرستیم پس نباید فلان بلاها سر ما آید.

اگر انسان در برابر خدا برای خودش «شأن» قائل شود، حالت ابلسی دارد.

گزاره درست مانند گزاره امیرالمؤمنین است که به خداوند می‌گوید:

اگر مرا در جهنم هم بفرستی؛
اولاً: از تو ناامید نمی‌شوم.
ثانیاً: محبتم از تو سلب نمی‌شود.

محبت او در گیر و دار این نیست که چه چیز به او داده و چه چیز از او گرفته است. محبت او به خود خداست نه به اینکه او را به بهشت یا جهنم بفرستند.

رسیدن به چنین اخلاصی منوط به این است که: خدا را برای خدا بخواهیم و برای خودمان هیچ شأنی قائل نشویم.

خروج از قاعده ابلسیست توقعی است که خدا از هر انسانی دارد.

توجه

هیچ کس نگوید که نمی‌تواند. چون انسان می‌تواند از قاعده ابلسیست خارج شود، خدا از ابلیس خواسته تا به انسان سجده کند.

به این گزاره‌ها توجه کنید:

- ✓ خدا، خداست.
- ✓ اعتبار ما به خداست.
- ✓ اعتبار ما به نسبت دیگران نیست.
- ✓ من محتاج خدا هستم.
- ✓ خدا هر کاری برای من کند، درست می‌کند.
- ✓ اگر مرا بالا ببرد خوب کاری می‌کند و پایین هم ببرد خوب کاری می‌کند.
- ✓ خدایی که من عبادت می‌کنم، خدای مختار است.
- ✓ اصلاً ظلم و عدل برای خدا معنی پیدا نمی‌کند و قابل تصور نیست زیرا تمام موجودیت شیء، مال خداست.
- ✓ زمانی ظلم و عدل، معنی پیدا می‌کند که غیر از خدا هم برای دیگری، سهمی در نظر بگیریم..
- ✓ بنابراین اگر خدا کسی را به بهشت یا جهنم بفرستد، جای اعتراض ندارد.
- ✓ ما هیچ مالکیتی برای نفع و ضرر خودمان نداریم.
- ✓ به ما می‌رسد از خداست.

آیات ۶۳ تا ۶۵:

*** با استناد به روایات، اگر می‌خواهید از دام و لشکر پیاده نظام و سواره نظام ابلیس مصون بمانید و ظرف وجودی ما ابلیسی نشود؛

نکته اول

زبان کنایه تحقیرکننده را کنار بگذارید.

* زبان کنایه یعنی زبان مخفی

* تحقیر یعنی خرد کردن کرامت. یعنی خرد کردن ارزش ذاتی شیء

✓ اینکه دور و اطراف ما خالی باشد.

✓ اینکه دوست‌های ما کم هستند.

✓ اینکه افراد، از بودن با ما لذت نمی‌برند.

✓

اینها همه مربوط به زبان تحقیرکننده‌ای است که به صورت کنایه هم عمل می‌کند.

دلیلش این است که زبان از ناحیه بروز است و وقتی کسی را تحقیر می‌کنید به نوعی از صفت «تکبر مخفی» برخوردارید. حتی اگر کنایه‌اتان درست باشد نباید تحقیر کنید.

– زبان کنایه‌کننده تحقیرآمیز بسیار مخفی است و نوعاً افراد از وجود آن در خود خبر ندارند. مثال: ایراداتی را که از افراد در ذهنمان است – که خیلی از اوقات هم ایرادات درستی است – در ذهن نگه می‌داریم و در یک موقعیت مناسب به وسیله الفاظ به فرد شلیک می‌کنیم.

– زبان کنایه‌کننده تحقیرآمیز القائی است و آن را باید از محصولش شناخت.

– این نوع زبان با توجه به سوره مبارکه بقره سلیم را از جامعه برمی‌دارد. (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۲۰۸)). اولین کار شیطان در هنگام مشارکت این است که سلیم را برمی‌دارد و روابط را به اختلاف تبدیل می‌کند.

توجه: در زبان کنایه و تحقیرآمیز، اولین کسی که تحقیر می‌شود خود مخاطب است و اوست که ناامید است و احساس بدی دارد ولی در زبان کنایه آمیز اصلاح‌گر خود فرد راضی است و احساس بالندگی دارد و از فضای شیطانی قطع می‌شود.

توصیه:

بر اساس روایات اگر کسی همین یک کار را انجام دهد و بتواند زبان کنایه‌آمیز تحقیرآمیزش را کنترل کند از تیررس شیطان دور می‌ماند.

زبان کنایه آمیز تحقیر آمیز را کنار بگذارید.

برای ترک زبان کنایه تحقیرکننده – انسان باید خودش را جای فرد مقابل بگذارد و او را هم جای خود بگذارد.

– انسان باید بداند در هیچ حالتی تحقیر جای ندارد.

– زبان اصلاح‌گر زبان شیرین و دلپسند و شیوایی است.

– زبان تحقیرکننده زبان گزنده‌ای است و موجب آزار بقیه می‌شود.

- زبان حکمت، شیرین است تا جایی که اگر فرد حتی معاویه باشد از سخن امیرالمؤمنین خوشش می‌آید. اگر کسی می‌خواهد مناظره شیطان و ملائکه را در یک صحنه واقعی ببیند، کافی است نامه‌های معاویه و امیرالمؤمنین را مطالعه کند. (حدود ۱۵ نامه است) ** اگر کسی زبانش را کنترل کند بسیاری از مشکلاتش حل می‌شود.

نکته دوم

اغلب شراکت‌های شیطان در مال و ولد، از طریق زبان اتفاق می‌افتد.

شرک شیطان اینگونه است که شیطان در فرد حالت القاء ایجاد می‌کند - مخصوصاً هنگام آمیزش - و این القاء روی جنین اثر می‌گذارد و بخشی از سیستم جنین را اشغال می‌کند.

توجه: اگر کسی روایت را بخواند و متوجه شود که خودش، شرک شیطان است، باید به اهل بیت متوسل شود زیرا آنها می‌توانند این شرک شیطان را از بین ببرند.

- هر کسی که زبان تحقیرکننده دارد حتماً شرک شیطان است زیرا آدمی که از طین است، چنین زبانی نداشت. انگار شیطان از حلقوم آدم سخن می‌گوید. هر جایی مشاهده کردید کسی همز و لمز می‌کند شیطان را باید در پشت نقاب چهره‌اش ببینید و راه رهایی‌اش هم توسل به اهل بیت است.

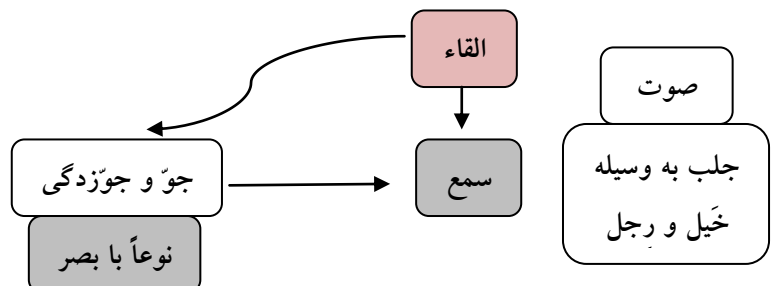
زنگ دوم:

آیه ۶۴:

- انسان متأثر از «القاء» است. القاء نوعاً با سمع (گوش) صورت می‌گیرد. منتها خیلی از اوقات، جوّ و جوّزدگی که نوعاً با بصر (چشم) سروکار دارد، این مسئله را به سمع منتقل می‌کند. لذا صوت و جلب به وسیله «خیل» و «رجل»، در آیه ۶۴ آمده است. انسان اگر بتواند از جو و جوّزدگی نجات پیدا کند دست شیطان را از افکار و باورهایش قطع کرده است. (بصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ)

- این دو واژه نشان‌دهنده وجود جو در جامعه است. سواره نظام (خیل) و پیاده نظام (رجل) جلب‌کننده نظر است و به معنای فضایی است که همه چشم‌ها به یک نقطه‌ای خیره می‌شود.

- جوّ و جوّزدگی، فضا را آلوده و شیطانی می‌کند تا انسان مطابق نظر جوّ سخن بگوید.



القائات شیطان، انسان را از دو طریق به خودش مشغول می‌کند:

۱- صوت که مستقیماً روی سمع اثر می‌گذارد.

۲- حرف‌ها و گزاره‌هایی که انسان در دلش استماع می‌کند و تبدیل به وسوسه می‌شود و شک ایجاد می‌کند.

❖ گزاره‌هایی که یأس عمومی ایجاد می‌کند.

❖ گزاره‌هایی که انسان را از رحمت خدا دور می‌کند.

❖ گزاره‌هایی که ناتوانی‌های انسان را بزرگ می‌کند به طوری که پیشرفت را برای انسان غیر ممکن می‌کند.

این گزاره‌ها از طریق سمع به انسان می‌رسد و اگر انسان دقت کند برای این گزاره‌ها مابه‌ازای صوت وجود دارد.

- جوّ و جوّ زدگی از طریق مشاهده است یعنی شرایطی در بیرون ایجاد می‌کند که فرد چشمش مغفور آنها می‌شود. لحظه‌ای ایجاد می‌شود که بُهت، فرد را می‌گیرد.

- بُهت یا تعجب یکی از تکنیک‌ها و فنون تعلیم و تزکیه است. در اینجا بُهت و تعجب حالت منفی دارد.

- انسان باید کلید وجودش دست خودش باشد و نباید هر لحظه‌ای کلیدش را دست دیگری دهد.

- انسان باید اهل تأمل و تفکر باشد یعنی کنترل با تأمل و تفکر باید حاصل شود، فضای جامعه نباید برای ما برنامه‌ریزی کند و ما را به سمت خودش بکشد.

- ما انسان هستیم بنابراین تعقل داریم به این معنا که می‌توانیم بایستیم و تمرکز داشته باشیم.

- آیات بعدی تفکر و تأمل انسان را به شدت فعال می‌کند، فضای آیات بسیار تفکری و تأملی است و سیستم درونی انسان را به شدت فعال می‌کند.

- در آیات قبلی انذار داده بود که بترسید از اینکه کلید وجودیتان را دست دیگری دهید. در آیات بعد می‌خواهد این کلید را دست خودمان دهد برای همین این آیات تفکری و تکان دهنده است.

دسته آیات ۶۶ تا ۷۲:

- در این دسته از آیات به شدت فضا عوض می‌شود. به طوری که انسان حس می‌کند سوره‌ای دیگر را می‌خواند.
- این آیات کاملاً حسی است و اگر کسی نتواند خود را در آن فضا مشاهده کند، تقریباً چیزی از آیه متوجه نخواهد شد.

آیات ۶۶ و ۶۷:

موضوعات این قسمت عبارت است از: کشتی / فُلک / رحیمیت / ...

فرض کنید سوار کشتی هستید. با همه وجود در می‌یابید که راهی برای فرار ندارید. گم کردن راه در کشتی بسیار موضوعیت دارد. حتی به اندازه یک اَبسیلون انحراف، کشتی را بسیار منحرف می‌کند. کشتی خودش، اضطرار آور است. همین که انسان سوار کشتی می‌شود دیگر دستش به هیچ جا بند نیست. مضطربانه‌ترین مسافرت، با کشتی و هواپیما است.

- خصوصیت این آیه وضعیت جوی را هم نشان می‌دهد که بحث هواپیما نیز موضوعیت پیدا می‌کند. خصوصیت جو و هواپیما مانند بحر و کشتی است. به عبارتی به هواپیما فُلک نیز می‌توان گفت زیرا تمام شرایط دریا را دارد.

- چون زندگی معمولی برایمان عادی شده است نمی‌توانیم اضطرار را درک کنیم. در زندگی روزمره اسباب زیادی برای برطرف شدن ضُر وجود دارد.

- اضطرابی که ما را به نیروی حقیقی عالم که «خداست» متصل کند و کفر را از درون ما بزداید بسیار خوب است و امنیتی که خدا را حذف کند و ما را به فراموشی دچار کند خوب نیست. در این آیه با چنین امنیتی مقابله می‌کند.

- در روایات چنین امنیتی را «امن من مکر الله» دانسته‌اند. شهید دستغیب در کتاب گناهان کبیره این امنیت را از گناهان کبیره محسوب کرده‌اند.

«امن من مکر الله»

یعنی گناه می‌کند و احساس امنیت دارد.

توضیحات کلی و مهم:

بحث این سوره راجع به موضوع «قرائت» بود. موضوع انسان و تکامل انسان را داشتیم، گفته شد تکامل انسان با بحث قرائت صورت می‌گیرد. منبع تأمین کننده قرائت هم «قرآن» است. به وسیله قرائت قرآن، «قیام» اتفاق می‌افتد و در صورتی فرد می‌تواند حرکت کند که «اقوم» باشد.



پس انسان:

- ❖ قدرت دریافت دارد (قرائت)
 - ❖ پای رفتن دارد (قیام)
 - ❖ منبع دریافت (قرآن)
 - ❖ رفتن و حرکت کردنش زمانی اتفاق می‌افتد که اقوم باشد (اقوم)
- اینها سر رسیدن انسان به آخرت است.

- انسان باید چشم داشته باشد (بصیر) تا بتواند به مقام رضایت و قرب خدا برسد.
- اگر «قرائت» و «قرآن فهمی» و «تکامل» در انسان اتفاق نیفتد به این معناست که قیام در انسان اتفاق نیفتاده است و هر کاری که انجام می‌دهد انسان را برعکس مسیر رشد و تکامل راهنمایی می‌کند که «اعمی» نامیده شد.
- کسی که روز قیامت اعمی است به این علت است که اساساً قرائت نداشته است.

این آیات می‌گوید:

هر کسی بینایی دائمی می‌خواهد به این آیات توجه کند.

- این آیات اضطراری در انسان ایجاد می‌کند که به حرکت واداشته شود. موضوع اضطرار هم «بینایی دائمی» است.
- یکی از مواردی که انسان را به ضُر می‌اندازد این است که به او بگویند: «تو نابینایی» و یا «نابینا خواهی شد».
- شنوایی هم تا حدی اینگونه است ولی اضطرار در بینایی شدیدتر است.
- بعضی از اضطرارها شدیدتر و همه فهم‌تر است مانند بینایی.
- این آیات می‌گوید: اگر کسی تاکنون فکری به حال قرائت نکرده و قرائت در او شکل نگرفته است و یا نمی‌داند قیام و اقوم یعنی چه؟ از غفلت خارج شود، در واقع قرآن انسان را به مقام قرائت، راهنمایی می‌کند تا سیستم قرائت در او شکل بگیرد.

توجه

«مقام قرائت» از مقام «ضُر» شکل می‌گیرد

و در صورتی که ضُر در انسان دوام پیدا کند، «قرائت» در انسان دوام پیدا می‌کند.

- در غیر اینصورت اگر جلوی ضُر گرفته شود انسان به مقام کفر می‌رسد، کفر انسان را به سمت پایین هدایت می‌کند که همان «مقام نابینایی» است.
- بینایی قرائت، یا «دریافت قرائت‌گونه» به نوعی با فهم ضُر امکان دارد. اگر کسی فهم ضرش مسدود شود بینایی قرائت را از دست داده است. لذا در نظام تعلیم و تزکیه هر جایی که ضر را حذف کنید، قرائت را از فرد گرفته‌اید.

همهٔ انسان‌ها در هر حالتی که باشند محکوم به اضطرارند.

نسبت به اضطرارشان حالت‌های مختلفی پیدا می‌کنند که این حالت‌ها هدایت و ضلالت آنها را رقم می‌زند.

پس نباید شک کنیم در اینکه «هر انسانی در هر حالتی ضر دارد».

منتها گاهی شیطان این مقام ضر را در جایی دیگر هزینه می‌کند.

شیطان در انسان القاء امنیت‌های کاذب می‌کند به طوری که ظاهراً ضرش برطرف می‌شود ولی در واقع برطرف نشده است و در اصل مسیرش تغییر کرده است.

شیطان، اسباب را وسیلهٔ برطرف کنندهٔ ضُر، قلمداد می‌کند.

- اگر موافق اضطرار یک روز خود را رصد و سپس آن را ارزیابی کنید می‌بینید آنچه شما می‌خواستید با آنچه که اتفاق افتاده است، فاصله دارد. اینها موافق اضطراری است که انسان دارد و نمی‌تواند آن را کنترل کند برای همین محکوم به اضطرار است. انسان نمی‌تواند برخورد دیگران با خودش را کنترل کند حتی نمی‌تواند برخورد خودش را با خودش کنترل کند. نمی‌تواند حس خود را به خودش و یا به دیگران کنترل کند.
- چون این اضطرارها مدیریت نمی‌شود و ما در آن محصوریم برای همین ما به ناکامی محکومیم. برای همین اسباب را برای برطرف کردن ضر واسطه می‌کنیم که خیلی از اوقات اسباب هم کاری از دستشان برنمی‌آید.
- انسان باید بفهمد که مقام اضطرارش دائمی است و فقط باید آن را کنترل کند.

- گِل انسان با اضطراب خدا باشد.

توجه
اگر قرآن بتواند چشم ما را چشم ضریب کند و سپس دست غیب الهی یا نَفَسِ رحمانی را به ما نشان دهد ما در هر لحظه خدایین خواهیم شد یعنی از پسِ ضرها خدای رحمان را می بینیم.

توجه
خدا خودش را در لابه لای ضرها مخفی کرده است. وقتی ضر را ببینیم، خدا را می بینیم.

توجه
بدون ضر هم نمی توان خدا را دید زیرا اسباب، مزاحم رؤیت ما نسبت به خدا هستند. زیرا جنس خدا از جنس اسباب نیست.

مثال: ما سلامتی را به تغذیه و یا خودمان و ... نسبت می دهیم در حالی که سلامتی، حقیقتش خداست و سببش مادیات است.

- برای دیدن خدا لازم نیست تمام زندگیمان را سرشار از ضر کنیم و آن را تبدیل به جهنم کنیم بلکه کافی است فضای فکری خود را تغییر دهیم. باید در ذهن فرد انقلابی ایجاد شود. اصل این است که چشم درون انسان بینا شود. به عبارت دیگر لازم نیست مریض شویم تا قدر سلامتی را بدانیم، لازم نیست پایمان قطع شود تا قدر داشتن پا را بدانیم.

- آدمی که در کشتی رفته و خدا را دیده است با آدمی که در کشتی نرفته و اضطراب نداشته و خدا را ندیده است، بسیار فرق می کند.

- به عبارتی آدمی که ضر داشته و خدا را دیده با آدمی که ضر نداشته و خدا را ندیده است بسیار فرق می کند.

- آدمی که ضر نداشته فقط با استدلالات، وجود خدا را اثبات کرده است، خدایش حس ندارد، خشک و بی روح است و ما را شاد نمی کند.

اضطراب: وقتی که اسباب به سببیت خود قائم نباشند، سببها کار نکنند. انسان به مقام اضطراب می افتد. یعنی مقامی که در آن هیچ راهی برای استفاده از سبب وجود ندارد.

خدا: اسم آن نیروی غیبی که جنسش از سبب نیست ولی «دانا»، «توانا» و ... است، «خداست».

- خدا جنسش با همه مخلوقات متفاوت است. زیرا خدا:

أَحَدٌ است (۱) الصَّمَدُ است (۲) لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ است (۳) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ است. (۴)

- در قرائت انسان با تجربه ها درگیر است و در هر تجربه خدا را می بیند و وقتی این دیدن خدا تکرار می شود، در انسان باوری ایجاد می کند که به آن «ایمان» گویند. یک باور غیبی که پشت صحنه همه اسبابها خدا قرار دارد. خدایی که همه چیز است.

- در قیامت وقتی پرده ها کنار می رود تنها سبب هستی و تنها علت هستی که خداوند است، بارز می شود.

- فردی که در دنیا بینا بوده و خدا را دیده، در قیامت هم خدا را می بیند. کسی که در دنیا اعمی بوده و خدا را ندیده و فقط اسباب را دیده، در قیامت هم دنبال اسباب می گردد. چنین فردی در آخرت نمی تواند اراده کند زیرا در قیامت همه اسباب از کار می افتد و او در دنیا عادت نکرده که دنبال سبب حقیقی که خداست باشد و فقط دنبال اسباب مجازی بوده است.

- «اعمی» یعنی توان اراده او خاموش است زیرا توان اراده او بند به اسباب است و در آخرت از اسباب خبری نیست. فرد اعمی حتی نمی تواند اراده بهشت کند. استطاعت اراده در او خاموش است.

- اعمی، خاموشی چشم اراده است. فعال شدن قرائت، چشم اراده را در انسان فعال می کند.

- اگر انسان اراده کند که در ثواب حضرت ابراهیم شریک شود، همه ثوابی که به حضرت ابراهیم رسیده به او هم می رسد.

- **اراده یعنی طلب شدید، طلبی که به تحقق نزدیک است.**

- مشکل این است، انسان غافل است که می تواند اراده اش با اراده خدا یکی باشد. درباره اراده خدا در سوره نحل آمده است: «إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَكُ كُنْ فَيَكُونُ (٤٠)»

- معنای تکریم انسان این است که اراده انسان می تواند به اراده الهی متصل شود. متصل شود به این معناست که شاء انسان، شاء خدا شود.

- میزان بهشت هر انسانی به میزان توان اراده اوست.

- اراده، خیال و آرزو و تصور نسبت بلکه روی دیگر سکه عمل، اراده است.

- «آدم مؤمن» مظهر اراده خداست پس در این سیستم، آدم مؤمن خیلی مقدس و مهم می شود:

✓ دعای مؤمن، دعای خداست.

✓ دم خورده مؤمن، شفاست.

اگر اراده به **اسباب** تعلق بگیرد، اراده فرد ضعیف می شود. زیرا سبب محدود است و اراده را ضعیف می کند.

اگر اراده به **رسیدن به مسبب اسباب** تعلق بگیرد، اراده فرد قوی می شود.

توجه:

• اراده نه کم می شود و نه زیاد ولی «طلب» را کم و زیاد می کند.

• ضعف اراده نداریم، بلکه ضعف طلب داریم. برای همین ضعف طلب را به اراده نسبت می دهیم.

• تشنگی در اراده نداریم بلکه تشنگی در طلب داریم. علتش این است که به همه اسباب اتکاء می کنیم.

• طلب وقتی به یک مسبب اصلی متمرکز شود، قوی می شود ولی وقتی تشنگی حاصل شود، ضعیف می شود.

نکته: مواردی مانند نماز خواندن که در شرع توصیه شده است، در سیستم لذت انسان است و اگر انسان از انجام آنها لذت نبرد و با انجام آنها به او خوش نمی گذرد و با اکراه انجام می دهد معلوم است طلب فرد ناقص است. وگرنه اگر سیستم طلب فرد سالم باشد انجام دادن اوامر و نواهی خدا مانند نماز خواندن و صدقه دادن و ... عین لذت و رضایت است. لذت آن هم اصلاً قابل وصف نیست.

- واژه «اطاعت» که از ریشه طوع گرفته شده است به معنای میل است که نقطه مقابل اکراه است. «لا اکراه فی الدین» یعنی در طبع

دین گره و ناخوشی و عدم لذت نیست. کسی که در این اوامر گره دارد باید بداند که دچار تشنگی در طلب است. (خدایا من به

عنایت تو سرخوشم، به آنچه که می دهی و آنچه که می گیری.) اما اگر ما «توجه»، «لبخند»، «به به» همه را خواستیم دیگر از اطاعت

خدا لذت نمی‌بریم. معلوم است که طلب در ما پخش شده است اما اگر طلب در «یکی» جمع شود، انسان موحد می‌شود. موحد یعنی در خواست و طلبمان همه چیز را از خدا بخواهیم.

- محل بررسی این مطالب به صورت تفصیلی سوره مبارکه یونس است در سوره‌های مبارکه لقمان و عنکبوت هم گریزی به آن زده شده است. برای تقویت اراده و ضربینی سوره مبارکه یونس را زیاد مطالعه کنید. سوره یونس شاخصه اضطراب قرآن است. چنان اضطراب حضرت یونس زیاد بوده که «ذکر یونس» تمرین یونس بودن است. مداومت در ذکر یونس چشم قرائت بین در انسان به وجود می‌آورد. همه انسان‌ها اگر می‌خواهند به اعلی درجه بینایی قرائتی دست پیدا کنند باید به حد اضطراب یونس برسند. (ذکر یونس) توسط اهل بیت مرتباً خوانده می‌شد

- نیت کنیم که انشاءالله با حضرت یونس همراه شویم.

- خدایی نکرده در ذهنمان نسبت به هیچ کدام از انبیاء ترک اولی در نظر نگیریم. انبیاء مظهر طهارت خدا هستند، آنها آمده‌اند که ما را پاک کنند.

- حضرت یونس مسئول بیرون کردن ما از خوش خیالی‌های دنیاست. ما باید به حضرت یونس توسل کنیم تا کمی رها شویم از غفلتی که دچار آن هستیم.

- حضرت یونس به هیچ وجه نتوانست از قوم خود بگذرد. او جزء مهربانترین انبیاء الهی بود.

- نکته: احتیاج نیست ما خودمان را به زور مضطر کنیم بلکه انسان به طور طبیعی در اضطراب هست فقط باید به اضطرابش جهت بدهد.

- انسان باید در پشت اضطراب‌هایش رحمانیت خدا را ببیند و به اضطراب‌هایش تداوم دهد. به این بینایی گفته می‌شود.

- بعضی از مشکلات، انسان را بیشتر متوجه خدا می‌کند. این مشکلات علامت و نشانه و یا اتمام حجت هستند.

- اگر اضطراب در ما راه بیفتد، ما راه می‌افتیم. اغلب تنبلی‌ها و عدم حرکت‌ها به این علت است که ما مضطر نیستیم. به عبارت بهتر اضطرابان پخش است و متمرکز نیست. کسی که در کشتی است همه حیاتش در معرض اضطراب قرار می‌گیرد، برای همین همان موقع خدا را می‌بیند ولی در ما چون اضطراب‌ها پخش است، نیروی اضطراب کم می‌شود و به همین علت خدایی که چنین اضطرابی به ما نشان می‌دهد، خدای کم قوت و کم علم و ... است. اما اگر اضطراب متمرکز شد، خدای ما خدای علیم و قدیر می‌شود. مهم است که خدای ما از چه اضطرابی در ذهن ما متولد شود. یعنی:

فهم ما از خدا، متناسب با میزان ضرر ماست.

توجه

ضرر تام، توحید تام می‌دهد.

ضرر باید متمرکز شود تا، تام گردد. متمرکز شدن یعنی بدانند کاری از هیچ سببی بدون اذن خدا بر نمی‌آید.

احساس وابستگی مطلق به خدا حس کردن، انسان را بینا می‌کند.

- اضطراب در ذات و گوهره دنیا و در نظام تکوین دنیا وجود دارد. و از دنیا هم جدا شدنی نیست.

- هرچقدر سعه وجودی انسان زیادتر شود، می تواند اضطرابهای دیگران را نیز درک کند.

اضطراب ظرف پیامبر چنان وسعت دارد که می تواند اضطرابهای همه عالم را درک کند

توجه

برای همین هر کسی می تواند با پیامبر درد و دل کند و از او بخواهد و ایشان کشف ضرر کنند.

توجه

- این همان امامت است. به وسعت درجه اضطراب فرد، به او مدال امامت می دهند.

یا رسول الله دست ما را هم بگیر

اللهم صل علی محمد و آل محمد و الحمد لله رب العالمین